

آگاهی به رفقای گرامی

طبق اعلامیه تاریخی (۱۸ فبروری مطابق ۲۹ دلو ۱۳۸۱).

اینک بخشی اول تسوید برنامه حزب کمونست واقعی افغانستان (پیشگفتار، مارکسیسم-لنینیسم-ماویسم و مراحل تکاملی لن) که کمیته وحدت جنبش کمونستی (م.ل.م) افغانستان ترتیب نموده است به دسترس رفقای گرامی گذاشته میشود. رفقا مکلف اند با احساس مسولیت انقلابی به دقت کامل مطالعه فرموده بر خورد انتقادی نمایند، تا با ارایه نظرات انتقادی و اصلاحی رفقای عزیز در تکامل کیفیت بیشتر برنامه کمک مزید فراهم گردد.

مسوده برنامه و اساسنامه حزب کمونست واقعی علاوه بر اعضا (کمیته وحدت...) به سایر منسوبین جنبش کمونستی (م.ل.م) کشور نیز تعلق میگیرد تا طبق اعلامیه قبلی سایر گروه ها، سازمانها و افراد انقلابی جنبش نیز در این کارزار اصلاحی و انتقادی سهم فعال گرفته و بر خورد نقادانه خویش را به اطلاعیه (کمیته وحدت...) برسانند تا به یاری آنها کمیته... بتواند برنامه و اساس نامه را به عالیترین کیفیت تدوین و به کنگره مؤسس ایجاد حزب کمونست واقعی تقدیم نماید

کمیته وحدت جنبش کمونستی (م.ل.م) افغانستان

۱۰ سرطان ۱۳۸۲ مطابق ۱ جولای ۲۰۰۳

برنامه حزب کمونست واقعی (م.ل.م) افغانستان

پیشگفتار

حزب کمونست بر مبنای خط ایدئولوژیک سیاسی (م.ل.م) حزب سیاسی و گردان پیش اهنک پرولتاریا است و زمانی حزب سیاسی پرولتاری واقعی به حساب می آید که تیوری (مارکسیسم، لنینیسم، ماویسم) را رهنمای عمل خویش قرار بدهد. حزب پیش اهنک طبقه پرولتاریا بخشی از طبقه و طبقه پرولتاریا پایه انرا تشکیل میدهد بنا " احزاب سیاسی خصلت های طبقاتی را دارا اند و هیچ حزب سیاسی ماورای طبقات در جهان وجود ندارد چنانچه لنین گفت " طبقات را احزاب رهبری میکنند". از او انیکه پرولتاریا در عرصه سیاسی قدم گذاشته است، انقلابات پرولتاری را احزاب پیش اهنک طبقه پرولتاریا رهبری کرده اند چنانچه ماوتسه دون گفته است " بنا بر این در دورانی که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است، مسولیت رهبری جنگ انقلابی چین ناگزیر بر دوش حزب کمونست چین می افتد در چنین دورانی هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونست رهبری نشود و یا از قلمرو رهبری آنها خارج شود محکوم به شکست است" (ص ۲۹۱ م آ جلد یک).

حزب کمونست واقعی، انقلاب دیموکراسی نوین کشور ما را نیز به خاطر اعمال دکتاتوری پرولتاریا الی رسیدن به جامعه کمونستی جهانی، رهبری خواهد کرد. دو غیر آن هیچ نهاد، تشکیلات و احزاب کمونست غیر واقعی نمیتوانند این رسالت تاریخی را به دوش بکشند.

پهروزی انقلاب اکتوبر تحت رهبری حزب کمونست (بلشویک) به زعامت لنین کبیر یک خیزش بزرگ انقلابات پرولتاری را در

(الف)

جهان به وجود آورد. با الحام غرش توپ های اکتوبر، پیروزی انقلاب دیموکراسی نوین توسط حزب کمونست چین که صدر ماوتسه دون سال ها آنرا در شرایط خیلی دشوار و پر مشقت رهبری نمود دیکتاتوری پرولتاریا در چین اعمال گردید. حزب کمونست چین تحت رهبری ماوتسه دون اولین پراتیک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا علیه هرمان سرمایه داری را به پیش برد و انقلاب فرهنگی به پیروزی رسید که این جهش بزرگ پیروزمند در تاریخ انقلابات پرولتری جهانی بود.

خروش و رویزیونست های هم پالگی اش که به طور سخیفانه در حزب کمونست اتحاد شوروی لانه کرده و در آن خزیده بودند بعد از مرگ ستالین موفق شدند طی کودتای خاینانه دکتاتوری پرولتاریا را سرنگون و دکتاتوری بورژوازی را اعمار نمودند. باز هم حزب کمونست چین در راس صدر ماوتسه دون علیه این رویزیونست های مدرن خروشی سرسختانه به مبارزه برخاست و این خاینین بزرگ رویزیونستی خروشی را با خاینین رویزیونست درون حزب کمونست چین از قبیل لین پیاو و دنسیاوپنگ که پیروان رویزیونست های خروشی بودند در جنبش جهانی کمونستی افشا نمود. از یک طرف با سرنگونی دکتاتوری پرولتاریا در کشور شوراها که یک ضربه بزرگ به جنبش کمونستی جهانی بود ولی از جانب دیگر مبارزه اصولی و بر حق حزب کمونست چین تحت رهبری ماوتسه دون در افشای رویزیونست های خاین خروشی و پیروزی انقلاب کبیر فرهنگی یک دست آورد بزرگ شد تا جنبش کمونستی جهانی موفق گردید علیه رویزیونست های مدرن جهانی مواضع قاطع بگیرد.

عصریکه عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است جنبش جهانی کمونستی اجباراً "در مصاف با امپریالیسم و رویزیونیسیم جهانی قرار گرفت.

جنبش کمونستی کشور ما که بخشی از جنبش کمونستی جهانی به حساب می آید ناگزیر از این حوادث برکنار نماند با الحام از این کارزار انقلابی حزب کمونست چین سازمان و انسان مرفعی کشور تحت رهبری رفیق اکرم یاری اولین بذرافشان (مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه ماوتسه دون) امروز (م.ل.م) تشکیل گردید و جریان دیموکراتیک نوین (شعله جاوید) را رهبری نمود. کشور شوراها که به کشور سوسیالیست امپریالیسم تبدیل شده بود در مصاف با امپریالیسم امریکا در سطح جهانی قرار گرفت و به خاطر تصاحب بازارهای جهانی دست به توطئه های کودتاگرانه در کشورهای تحت سلطه زد. امپریالیسم امریکا به منظور حفظ منافع اش در جهان دست به توطئه های بالمثل زده و بین وسیله کشورهای جهان سوم به مثابه میدان جولانگاه و تاخت و تاز دو ابر قدرت سوسیالیست امپریالیسم روس و امپریالیسم امریکا در می آید.

در نتیجه این مداخلات و تاخت و تازها، باند رویزیونستی "خلق و پرچم" که از منافع سرمایه داری بورکرات کمپرادور روس دفاع مینموند به مثابه نهاد سیاسی از طرف سوسیالیست امپریالیسم روس در کشور ما ایجاد گردید. سازمان جوانان مترقی از یک طرف در مصاف با کمپرادوریسم "خلق و پرچم" و نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غرب و از جانب دیگر با دولت ارتجاعی فیودال کمپرادور و امپریالیسم در مبارزه خسته نا پذیر درگیر میشود.

سازمان جوانان مترقی بعد از مدت چند سال مبارزه دو چار هرج و مرج انحرافات درونی گوناگون میشود و انحرافات سنتریستی، ایکو نومستی و پاسفستی در آن مسلط میگردد. علاوه سازمان دو چار حملات گوناگون ایکونومستی درونی و آوانتروستی بیرونی نیز میگردد که دیگر نتوانست به زندگی خود ادامه بدهد و اکرم یاری بنا بر معذرت مریضی از صحنه سیاست خود را بیرون کشید و در نهایت سازمان انحلال خود را اعلام و بنا بر تسلسل انحرافات گوناگون رویزیونستی موفق به ایجاد حزب کمونست نشد.

البته بعد از کودتای رویزیونستی هفت ثور و تجاوز نظامی غارت گرانه سوسیالیست امپریالیسم روس بر کشور ما که قیام رهای بخش خودی سرتاسری نیز آغاز شده بود یک سلسله گروه ها و سازمان ها از جریان شعله جاوید یا جدیداً بوجود آمدند یا سازماندهی مجدد گردیدند. چون این سازمان ها و گروه ها انحرافات گوناگون رویزیونستی را با خود حمل میکردند که به جز انشعابات، گروه گرای و انرشی چیزی دیگری بدنبال نداشته بداند "نتوانستند حزب کمونست افغانستان یکی از سه سلاح معجزه اسای انقلاب را ایجاد نمایند. حزب کمونست افغانستان، که بر اساس برنامه مدون خط ایدیولوژیک سیاسی (م.ل.م) به وجود آمده بنا نمیتواند حزب کمونست واقعی کشور محسوب گردد.

سازمان پیکار برای نجات افغانستان با دو جناح دیگر یعنی محفل جوانان مترقی افغانستان و مبارزین راه آزادی افغانستان که از انحرافات (ساما) برش سیاسی ایدیولوژیک نموده بودند تحت یک برنامه مدون ایدیولوژیک سیاسی (م.ل.ا) کمیته وحدت جنبش کمونستی (م.ل.م) را در سال ۱۹۹۳ ایجاد کردند. و (م.ل.م) را منحنیث اندیشه و رهنمای عمل رسماً پذیرفتند. کمیته وحدت جنبش کمونستی کشور وظیفه داشت تا بر مبنای خط ایدیولوژیک سیاسی (م.ل.م) برنامه و اساسنامه حزب کمونست واقعی کشور را تدوین و طی کنگره موسس با انالیز و سنتیز، برنامه تدوین شده را تصویب و حزب را ایجاد نماید. چنانچه (کمیته وحدت...) از همان اوان ایجادش این کارزار اساسی و عمده را در جنبش آغاز نمود.

در یک مرحله از پروسه تدوین برنامه و اساسنامه و ایجاد حزب کمونست واقعی، بنا بر مساعی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا) "حزب کمونست" موجود که در بالا از آن نام برده شده به این پروسه دعوت گردید ولی "حزب کمونست" میخواست (کمیته وحدت...) را بر محور برنامه‌ی ناقص خود بدون طی پروسه مبارزاتی ایدیولوژیک سیاسی در کنگره دوم حزبی به طور میکانیکی با خود ملحق سازد و بدین وسیله پروسه ایجاد حزب کمونست واقعی را از سطح جنبش کمونستی کشور بدون حزب بکشاند. مگر زمانیکه (کمیته وحدت...) طرح وحدت میکانیکی "حزب کمونست" موجود را نپذیرفت و کماکان به کار تدوین و طرح برنامه و اساسنامه حزب کمونستی واقعی ادامه داد، "حزب کمونست" با لوسیله "کمیته مشترک نمایندگان" یک سلسله تبلیغات بی مورد و اتهام زنی های بیجا را که نوشته زیر عنوان "تقص و وحدت در پرده فریاد های وحدت طلبی" یکی از نمونه های آن میباشد بمثابه حربه عله کمیته وحدت و پروسه وحدت ایجاد حزب کمونست واقعی بکار برد. چون داعیه (کمیته وحدت...) در ایجاد حزب کمونست واقعی بر حق بود بناه این اتهام زنی های دروغین بجای نرسید.

کمیته وحدت جنبش کمونستی (م.ل.م) کشور که به کار تدوین برنامه و اساسنامه حزب کمونست واقعی ادامه داده بود اینک مسوده آن ترتیب و بدسترس صفوف (کمیته وحدت...) و سایر نهاد های (م.ل.م) قرار داده میشود البته بعد از جمع آوری نظرات انتقادی و جمع بندی آن جهت تصویب به کنگره موسس حزب کمونست واقعی تقدیم خواهد شد.

مارکسیسم - لنینیسم - ماویسم

۱- در مورد فلسفه: (م.ل.م) اندیشه علمی و انقلابی پرولیتاریا است که بر مبنای فلسفه علمی - مترالیسم دیالکتیک و تاریخی بنا یافته و تقدم ماده بر ایده را بیان میدارد. یعنی ماده تمام واقعیت عینی است که خارج از ذهن انسان در طبیعت و جامعه موجود بوده و در حال حرکت بی پایان و تکامل منبع ایده و تفکر را تشکیل میدهد. ماده یا تمام واقعیت عینی بحالت وحدت اضداد موجود است که وحدت اضداد و مبارزه یگانه قانون اساسی دیالکتیک طبیعت جامعه و طرز تفکر میباشد. ماوتسه دون میگوید: قانون تضاد ذاتی اشیا و پدیده ها یا قانون وحدت اضداد اساسی ترین قانون دیالکتیک مترالیستی است. (ص ۴۳ منتخب آثار جلد اول) و هم چنان لنین گفت: "دیالکتیک به معنی واقعی کلمه، مطالعه تضاد در خود جوهر اشیا و پدیده ها است" (لنین در باره دیالکتیک).

وحدت و همگونی اضداد، نسبی و موقت است، مبارزه بین آنها داومدار بدون وقفه میباشد که عامل اساسی تکامل و جهش های انقلابی را تشکیل میدهد. رابطه بین پدیده ها شرط تکامل است. و اساس تکامل همانا تغییر جهات متضاد یک پدیده به همدیگر میباشد.

در طول تاریخ جوامع بشری دو نوع تفکر در تکامل اشیا و پدیده ها وجود داشته:

الف - دید تکامل میتافیزیکی، یک دوره طولانی جهان بینی ایدئالیستی در تفکر انسان ها است و این جهان بینی میتافیزیکی، جهان را یک جهت ثابت و مجرد تصور نموده، اشیا و پدیده ها را ابدی و مجزا از یک دیگر، ثابت و بدون تغییر میپندارد و تغییری را که می پذیرد زیادی، کمی و تغییر مکان است و این طرز دید تا زمان ظهور بورژوازی در اروپا سلطه کامل داشت. ب - دید تکامل مترالیسم دیالکتیک: زمانی که کپتالیسم در اروپا به رشد خود میرسد، پراتیک مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و از مومن های علمی به مرحله بالاتری تکامل یافته و این طرز تفکر بمثابه جهان بینی مترالیسم دیالکتیک مارکستی که فوقاً توضیح شد پدید می آید. مترالیسم دیالکتیک پراتیک را معیار نهایی حقیقت میپندارد و بر پراتیک انقلابی بیشتر تاکید میکند. مارکس گفت "فلاسفه جهان را به طرق گوناگون تفسیر کرده اند، حالانکه نقطه بر سر تغییر انست" (تزه های در باره فویر باخ): قبل از هه جهان به منظور تغییر آن شناخته میشود که بدون شناخت تغییر کور کوزانه هم بجای نمیرسد. وقتیکه به صورت عام مترالیسم دیالکتیک در پراتیک خاص جامعه بشری بکار گرفته میشود هدف آن شناخت بشر در فعالیت امور تولیدی بوده و روابط بین آنان را نیز مشخص و شناسای میکند. البته این پراتیک صرفاً به امور تولیدی محدود نمیشود، بلکه زندگی سیاسی، مبارزه طبقاتی و امور فرهنگی و هنری نیز شامل آن میگردد. ماوتسه دون میگوید "مارکسیستها برآنند که فقط پراتیک اجتماعی معیار درست شناخت او از دنیای خارجی محسوب میگردد. وضع واقعی چنین است: صحت شناخت انسان تنها زمانی ثابت میشود که انسان در پروسه پراتیک اجتماعی (تولید مادی، مبارزه طبقاتی و آزمون های علمی) به نتایج پیشبینی شده دست یابد. اگر انسان بخواهد در کار خود موفقیت حاصل کند یعنی به نتایج پیش بینی شده دست یابد حتماً ایده های خود را با قانون مندی های دنیای خارجی عینی منطبق سازد. اگر این ایده ها با قانون مندی های دنیای خارجی عینی منطبق نگردد انسان در پراتیک با شکست مواجه خواهد شد، (درباره پراتیک ص ۳۵۲ منتخب آثار جلد اول).

تیوری (شناخت تعقلی) از پراتیک سر چشمه میگیرد و از طریق شناخت حسی به شناخت تعقلی که هر دو مرحله پروسه واحد شناخت را تشکیل میدهند، تکامل می یابد.

۲- اقتصاد سیاسی: در جوامع طبقاتی قبل از سرمایه داری (که دارای اقتصاد طبیعی، انفرادی و مصرفی بودند یعنی مناسبات تولیدی (کالا پول، کالا) حاکمیت داشت و تولید صرفاً برای رفع حوایج زندگی انفرادی محدود میشد نه برای انباشت سرمایه) مبارزه طبقاتی طوری صورت میگرفت که جای یک طبقه استثمارگر و ستم کش را طبقه استثمارگر دیگر میگرفت. اما زمانی که با تاثیر گزاری هر چه بیشتر تاجران بر شیوه تولید فیودلی، ارتش بزرگ دهقانان بیکار و سلب مالیکت شده روستایی که فاقد هر نوع وسایل تولید بودند و هیچ چیزی به جز نیروی کار برای مبادله در اختیار نداشتند. در برخی جوامع اروپا به شهر ها سرازیر شدند و در آن جا با پول و ابزار تولید بازرگانان و لو که کوچک هم بودند مواجه گردیدند و مجبور شدند نیروی کار خود را اجتماعاً در برابر مزد (به خاطر رفع حوایج زندگی شان) به آنان بفروشند و چندین برابر ارزش نیروی کار خویش ارزش اضافه تولیدی را به جیب مالکان وسایل تولید بریزند، همین جاست که نیروی کار اجتماعی شده این ارتش به کالا تبدیل شده و با ظهور مناسبات تولیدی (پول. کالا. پول) به

بازار عرضه می گردد؛ بدین وسیله فروشندگان نیروی کار اجتماعی شده به مثابه طبقه جدید بنام پرولیتاریا عرض اندام میکنند. این بود شکل گذار از فیودالیسم به جامعه سرمایه داری. البته این شیوه پروسه طولانی را پیموده که در کشورها و جوامع مختلف اشکال این شیوه های گذار متفاوت است. این پروسه تولیدی به صورت دوامدار بدون وقفه ثروت مادی را برای انباشت هر چه بیشتر به سرمایه دار تحویل داد و بنابر انباشت و رقابت سرمایه داری بیش از پیش، تضاد بین طبقه سرمایه دار و پرولتاریا را نیز تشدید نمود، ستم و استثمار طبقات زحمت کش حدت یافت. بنابر گفته مارکس: "پس انباشت ثروت در یک قطب در عین حال متضمن انباشت فقر، جانکندن، بندگی، نادانی، خشونت و انحطاط فکری در قطب دیگر است - یعنی در قطب آن طبقه که، محصول متعلق به خود را به صورت سرمایه تولید میکنند، (کاپیتال جلد یک صفحه ۲۳۵) که البته به منظور حفظ و ادامه این شیوه مناسبات تولیدی ستم و استثمار پرولتاریا شکل ویژه از روبنای سیاسی (حاکمیت دکتاتوری بورژوازی) اعمال میگردد.

۳- سوسیالیسم علمی: زندگی اجتماعی بشر و بقای آن به پروسه تولید اجتماعی مربوط میشود که حیات بشری به آن آغاز گردیده است. ز مانیکه انسانها قابل ملاحظه وارد مناسبات تولیدی خاص میشوند، نیروهای مولده در یک مرحله معینی از تکامل خود دیگر نمیتوانند با مناسبات تولیدی موجود تطابق حاصل دهند بنابر این تضاد و مبارزه می شود تا مناسبات تولیدی موجود با تغییر بنیادی و انقلابی بر جامعه ریشه کن شود. البته این گسست بنیادی یعنی انقلاب در روبنای سیاسی به پیش رانده میشود و هدف از آن کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی است. سیاست و ایدئولوژی زمانی انقلاب می افروزند که تضاد های بنیادی جامعه طوریکه در بالا تذکر یافت شرایط لازم مادی را فراهم سازند. بدین منوال تضاد اساسی جامعه سرمایه داری (تضاد بین تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی سرمایه دارانه بر وسایل تولید) به حرکت در می آید و به دو شکل تضاد در جامعه انعکاس میپذیرد: (تضاد بین اورگانیزاسیون در یک کارخانه و انارشی باز تولید شده در سطح جامعه و تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا). این جا است که پرولتاریا به مثابه گورکن سرمایه به انقلاب فرا خوانده میشود. چون پرولتاریا مکلف است با سرنگونی مالکیت سرمایه دارانه و همگانی ساختن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید خروشتن را از ستم و استثمار سرمایه داری رها سازد. بنای یگانه وسیله رهایی پرولتاریا حل تضاد اساسی است که با انقلاب قهری و اعمار دیکتاتوری پرولتاریا (سوسیالیسم) به خاطر رسیدن به جامعه بی طبقه یعنی کمونیسم جهانی ممکن است. دیکتاتوری پرولتاریا یک دوره طولانی گزار از جامعه سرمایه داری به کمونیسم جهانی است. به قول مارکس: "این سوسیالیسم عبارت است از اعلام مداوم بودن انقلاب دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به مثابه نقطه گزار لازم به سوی امحای کلیه تمایزات طبقاتی به سوی الغای تمامی مناسبات تولیدی که زیر بنای این تمایزات را تشکیل میدهند، بسوی از میان برداشتن کلیه مناسبات اجتماعی منطبق بر این مناسبات تولیدی و بسوی متحول ساختن کلیه ایدیه های که از مناسبات اجتماعی ناشی میشوند... (مبارزه طبقاتی در فرانسه صفحه ۲۸۲)

۴- امپریالیسم: سرمایه داران رقابت آزاد عمدتاً تولید کالای برای خود را به سرمایه داری متمرکز تولید و انحصاری بزرگ عوض کرد که این به مثابه آخرین و بالاترین مرحله سرمایه داری یا امپریالیسم است. سرمایه امپریالیستی یعنی سرمایه مالی (سرمایه بانکی جمع سرمایه صنعتی) در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ با جذب و بلع سرمایه های کوچک و ضعیف در یک سلسله کشورها یا به عرصه وجود گذاشت. بلوک های سرمایه مالی با صدور سرمایه، سایر بنگاها، صنایع و کشورهای جهان عمدتاً کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فیودالی را تحت کنترل و مراقبت قرار داد و توانستند به منظور غارت نمودن ما فوق سود کنترل بلوکهای رقیب را در این مناطق تضعیف نمایند. سرمایه مالی امپریالیستی با وجود که سرمایه گسترش یافته به خارج از مرز و بیش از پیش بین المللی شده ولی با آن هم، سود آن به ملت خودی یعنی مارکیت های ملی بر میگردد بنای در عین حال به مثابه سرمایه ملی نیز باقی مانده است. سرمایه مالی امپریالیستی با وجودیکه رقابت آزاد را نقض میکند، مقابلهت رقابت های انحصاری را هر چه بیشتر تشدید می نماید و این تضاد های امپریالیستی بین بلوک های رقیب بر سر بازار های جهانی و تقسیم آن در نتیجه تولید و باز تولید شده انارشی، حدت یافته که حل این به منظور تقسیم مجدد جهان بجز جنگ جهانی امپریالیستی ممکن نیست. تبانی امپریالیستی که به اثر توافقات نسبی بین کشورها و بلوک های امپریالیستی صورت میگیرد موقت بوده و یک دوره صف آرایی و آمادگی برای جنگ جهانی میباشد. به منظور درک بیشتر و بهتر سیستم سیاسی و اقتصادی امپریالیسم از تعریف داهیان لنین یاد آور میشویم "باید برای امپریالیسم انچنان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین آن باشد: ۱. تمرکز تولید و سرمایه که به انچنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهای را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی میکنند به وجود آورده است. ۲. در هم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الگاری مالی بر اساس این سرمایه مالی. ۳. صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار جدی کسب می نماید. ۴. اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه دارانیکه جهان را تقسیم نموده اند پدید می آید. ۵. تقسیم ارضی جهان از طریق بزرگترین دول سرمایه داری به پایان میرسد... (صفحه ۲۲۳ آثار منتخب لنین در یک جلد) چون ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولیتاری بسر میبریم و عصری است که در آن تضاد های امپریالیستی بیش از پیش حدت یافته و سیستم

سیاسی و اقتصادی امپریالیسم را بر جهان حاکم ساخته است، بناه ساختارهای اساسی کشورهای جهان را شکل داده و تنها انقلابات پرولتری است که این سیستم استثماری را از جهان بر می چیند و جهان فارغ از هر نوع ستم و استثمار یعنی کمونیسم جهانی را اعمار میدارد.

۵- انترناسیونالیسم پرولتری: (مارکسیسم - لنینیسم - ماویسم)، اندیشه پرولتری جهانی است و از اوان پیدایش خصلت پرولتری انترناسیونالیستی دارد. چنانچه مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونست فراخوان "پرولتاریای تمام جهان متحد شوید، را دادند و انترناسیونال اول را ایجاد نمودند. لنین، ماوتسه دون و ستالین ادامه دهندگان این انترناسیونال بودند. لنین همزمان با مبارزه علیه انحرافات کائوتسکی مرتد در انترناسیونال دوم با پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر انترناسیونال سوم (کمترن) را ایجاد نمود و ستالین ادامه دهنده این راه شد هم چنان ماوتسه دون بعد از پیروزی انقلاب دیموکراسی نوین در چین بر ضد رویزیونیسم خروشنی تیوری (همزیستی مالمت امیز، گذار مسالمت امیز، رقابت مسالمت امیز، و دولت عوم خلقی) و رویزیونیست های چینی طرفدار این تیوری مجدانه مبارزه کرد و با پیروزی انقلاب بزرگ فرهنگی در چین تحت دیکتاتوری پرولتاریا این اصل انترناسیونالیستی را تحقق بخشید. این همه، وحدت پرولتاریای بین المللی را هر چه بیشتر عمیقتر ساخت. ولی این ایدیالوژی عام پرولتاریا در جوامع مختلف جهان با در نظر داشت شرایط خاص آن ها تحقق میپذیرد - یعنی در پراتیک انقلابی شرایط به خصوص هر کشور با رجحان منافع انترناسیونالیستی پرولتری در نظر گرفته میشود.

زمانیکه مداخله خارجی و سیاست اشغالگرانه امپریالیست ها بر کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فیودلی ادامه پیدا کرد و مدت ها توده های وسیع خلق های زحمت کش این کشور ها به خاطر تصاحب سود بیشتر در اسارت استعمار امپریالیسم قرار گرفته بودند، انقلاب اکتوبر در روسیه اولین انقلابی بود که به ستم و استثمار امپریالیسم نقطه پای گذاشت و توده های خلق های اسیر رابه خیزشهای گسترده و جنگ علیه امپریالیسم واداشت. چنانچه، ایران، چین، هند، ترکیه، و افغانستان و تشکیل شوراهای کارگران و وهقانان در روسیه شوروی مثال های برجسته آن میباشد. که مبارزه را از چارچوب ملی به چوکات جهانی ارتقا داد. چنانچه ستالین ارزش جهانی انقلاب اکتوبر را در موارد ذیل شرح میدهد.

"۱- حدود مسله ملی را توسعه بخشیده و انرا از مسله خاص مبارزه با ستم ملی در اروپا به مسله عام رهایی ملل ستم دیده و نیمه مستعمره از یوغ امپریالیسم تبدیل کرده است. ۲- امکانات وسیع و راهای عملی را برای این رهایی باز کرده و بدین ترتیب تا حدود بسیاری امر رهایی ملل ستم دیده باختر و خاور را تسهیل کرده و ان ها را به جریان مشترک مبارزه پیروزمند علیه امپریالیسم کشانیده است. ۳- بدین ترتیب میان باختر سوسیالیستی و خاور اسیر پلی کشیده و یک جنبه جدید علیه امپریالیسم جهانی از پرولترهای باختر از طریق انقلاب روسیه تا ملل ستم دیده خاور ایجاد کرده است." بناه ستالین با تحلیل داهمانه فوق بعد از ظهور امپریالیسم چهار تضاد اساسی جهان یاد آور شده که حزب کمونست چین در متن پلمیک هایک با رویزونیستهای اتحاد شوروی داشت از این تضاد ها صحبت کرده است: تضاد بین امپریالیسم و ملل تحت ستم، تضاد بین کشورهای بلوک های امپریالیستی، تضاد بین بررژوازی و پرولتاریا و تضاد میان کشورهای امپریالیستی و سوسیالیستی (که فعلا وجود ندارد). البته نظر به اوضاع و شرایط جهانی یکی از این تضاد ها عمده میشود و بدون اینکه تحت تاثیر سایر تضاد ها قرار گیرد بر انها تاثیر میگذارد و عمدتاً حل تضاد اساسی را تعیین میکند و در یک مرحله معین جای خود را به یک تضاد عمده دیگر و گذار میشود. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و تضاد میان امپریالیسم و خلق های تحت ستم با هم گره میخورند، به خاطر یک با صدور کسترده سرمایه امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه تمام جامعه جهانی را در چارچوب سرمایه بین المللی مدغم ساخته و توده های وسیع کشورهای تحت اسارت را به تاریخ بین المللی می کشاند.

۲- دو مولفه انقلاب پرولتری جهانی: جهان امروز به دو قسمت جدا شده: در یک قسمت ان کشورهای امپریالیستی است که سایر وسایل و افزار تولیدی امپریالیستی را در اختیار خود دارد و تمام سیستم اقتصادی و منجمله نیروی کار خلق های ستم کش سراسر جهانرا کنترل کرده و تحت ساطه خویش گرفته اند. قسمت دیگر انرا تمام کشورهای تحت سلطه و ستم امپریالیست های بلوک های مختلف تشکیل میدهد که قدرت های امپریالیستی با صدور سرمایه مالی به این کشور ها و حفظ مناسبات تولیدی نیمه فیودلی در آن ها، سود اعظمی را از بابت نیروی کار ارزان، زمین و مواد خام ارزان بدست می آورند. بدین وسیله جوامع مذکور را به مثابه کشورهای (مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فیودلی) اسیر نگاه کرده اند.

نظر به شرایط عینی، اوضاع مشخص و تضاد های طبقاتی در تمامی کشورهای جهان دو جریان اساسی انقلابات پرولتری به خاطر کسب قدرت سیاسی و تحول بنیادی مطرح است؛ در کشورهای امپریالیستی، انقلاب پرولتری به شیوه انقلاب اکتوبر که تحت رهبری لنین در روسیه صورت گرفت یعنی انقلاب سوسیالیستی که به اصطلاح راه اکتوبر نامیده شده است. این انقلاب از طریق فعالیت و مبارزه سیاسی تحت رهبری پرولتاریا به شکل قیام مسلحانه شهر آغاز شده و به شیوه به کار گیری ستراتیژی جنگ خلق در تمام کشور گسترش می یابد. در کشورهای تحت سلطه همان جریان انقلاب دیموکراسی نوین است که توسط ماوتسه دون در چین به پیروزی رسیده است یعنی راه جنگ تودیی طولانی با ایجاد پایگاه های سرخ در

روستاها و محاصره شهرها از طریق دهات و کسب قدرت سیاسی سرتاسری با فتح شهرها، چطوریکه ماوتسه دن گفته است، جنگ خلق برای کسب قدرت سیاسی در هر دو نوع کشورها شکل عمده و تعیین کننده مبارزه میباشد و کمونست ها وظیفه دارند که در هر دو نوع کشورها با در نظر داشت اوضاع مشخص هر کشور جنگ خلق را تدارک آغاز و ادامه دهند به خاطریکه این جنگ پایه اساسی توده ها است و به آن اتکا دارند. با وجود که در تمامی کشورهای جهان رهبری پرولتاریا و اهداف نهایی انقلاب یکسان و مشترک است، اما در کشورهای امپریالیستی انقلاب مستقیماً خصلت سوسیالیستی پرولتری دارد و در کشورهای تحت سلطه از دو مرحله عبور میکند: مرحله انقلاب دیموکراسی نوین که با سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بیروکرات کمپرادور راه را به خاطر نیل به سوسیالیسم میگشاید. در هر دو نوع کشورها با تشخیص تضاد عمده و اساسی نیروی های عمده و رهبری کننده و متحدین انقلاب معین و نیروهای که باید اماج حمله قرار بگیرند به مثابه دشمنان انقلاب مشخص میگردند.

۴- ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا: طبقات در دوران سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارند و تا زمانیکه طبقات است دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه طبقاتی ادامه خواهد یافت. طوریکه پرولتاریا با پیروزی انقلاب سوسیالیستی دیکتاتوری بورژوازی را سرنگون و دیکتاتوری خویشت را اعمال میدارد. رویزونیستها نیز تپ و تلاش دارند تا یک بار دیگر دیکتاتوری بورژوازی را مستقر سازند چنانچه لنینین گفت: "طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری پرولتاریا زمانی غیر لازم خواهد شد که طبقات از بین بروند، طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهد رفت." (کلیات جلد ۳۰ ص ۱۱۵).

ماوتسه دن این تیوری را به بالاترین قله ای ان ارتقا داد یعنی در پراتیک مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در چین درک نمود که تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تضاد عمده است و گفت که انقلاب فرهنگی برای انجام مبارزه طبقاتی حتمی است و خاطر نشان ساخت که رویزونیست ها مانند لین پیائو، لیو شاونی، دن سیاوپنگ و غیره که ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را رد میکنند در مقرر فرماندهی لانه کرده باید برانداخته شوند) با وجودیکه لین پیائو و در شکل به خاطر پوشاندن هدف رویزونیستی خود به انقلاب فرهنگی شرکت کرده بود) جهان بینی آنان منحصراً هدف تصفیه گردد. چنانچه انقلاب بزرگ فرهنگی در چین تحت رهبری ماوتسه دن به پیروزی نایل و برای مدت ده سال دیگر پرچم دیکتاتوری پرولتاریا را بلند نگاه داشت و تأکید بر آن شد که ادامه انقلابات پی در پی فرهنگی تحت دیکتاتوری پرولتاریا یگانه راه رسیدن به کمونیسم جهانی است. در این باره ماوتسه دن گفت: بمن بگویید هدف انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چیست؟ (یکی جواب داد که هدفش عبارت بود از مبارزه علیه رهروان سرمایه داری در حزب). مبارزه بر علیه رهروان سرمایه داری در حزب یک وظیفه عمده است- اما هدف نیست، هدف عبارت است از حل مشکل جهان بینی و پاک کردن رویزونیسم، البته یاد آور باید شد که یک ماه بعد از مرگ صدر ماو در ۱۹۷۶ دئسیاوپنگ رویزونیست با همکاریانش متحداً در یک کودتای خائنه دیکتاتوری پرولتاریا را در چین سرنگون و دکتاتوری بورژوازی را اعمار کردند.

۸- حزب: حزب کمونست پیش اهنگ طبقه پرولتاریا است که بر شالوده وحدت ایدیالوژیک سیاسی و تشکیلاتی (مارکسیسم-لنینیسم-ماویسم) با داشتن حد اقل پایه توده ای و به اساس اصول سانترالیسم دیموکراتیک ایجاد میشود. مقصد از سانترالیسم دیموکراتیک عبارت است از سنتز همه جانبه مباحثات و مبارزات خط سیاسی و ایدیالوژیک حزب و تحقق آن در پراتیک انقلابی میباشد. در سانترالیسم دیموکراتیک اصول زیل باید حتماً مراعات شود: تبعیت فرد از تشکیلات، تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت سطوح پایانی حزب از سطوح بالای و تبعیت تمام حزب از کنگره حزبی و یا از کمیته مرکزی که کنگره آنرا تعیین کرده است. کسب قدرت سیاسی و وظیفه اساسی انقلاب است تا دکتاتوری پرولتاریا به خاطر رسیدن به جامعه کمونستی تعمیل گردد. این از طریق جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونست ممکن میباشد. بناه به منظور کسب قدرت سیاسی نقش حزب کمونست حیاتی و رهبری کننده است. حزب توده ها را در مبارزه انقلابی آگاه و متشکل میسازد، چونکه توده ها پایه اساسی انقلاب را تشکیل داده از این طریق خود را از یوغ ستم و استثمار امپریالیسم و نوکران فیودال کمپرادوران وابسته رها میسازند. حزب در سه مرحله یعنی پیش از انقلاب در جریان و بعد از کسب قدرت سیاسی رول رهبری کننده دارد. حزب بعد از کسب قدرت سیاسی رهبری دولت دکتاتوری پرولتاریا را نیز به عهده میگیرد و در این دور است که تضاد میان حزب و توده های وسیع به تضاد درون خلق جامعه سوسیالیستی یعنی جامعه که به کمونیسم جهانی گذر می کند تبدیل میشود به منظور رشد و تکامل بیشتر حزب مبارزه دو خط درون حزبی الی رسیدن به جامعه کمونستی به شدت ادامه می یابد و در صورت ترک این مبارزه زندگی حزب پایان خواهد رفت.

شالوده جهان بینی علمی مارکسیسم-لنینیسم-ماویسم توسط کارل مارکس ریخته شده و ولادیمیر ایلیچ لنینین آنرا به مرحله عالی تری تکامل داده و صدر ماوتسه دن به بلندترین قله ان ارتقا داده یعنی این علم از مارکسیسم به مارکسیم-لنینیسم و از مارکسیسم-لنینیسم به مارکسیسم-لنینیسم-ماویسم تکامل نموده و جهان شمول است. این واحد کل است و جمع جبری سه مرحله نمی باشد.

کارل مارکس

۱. در باره فلسفه: کارل مارکس و رفیق همدوشش فردریک انگلس برای اولین بار متریالیسم دیالکتیک و شیوه اعمال آن بر جامعه بشری (متریالیسم تاریخی) را کشف کرد و بدین وسیله فلسفه علمی مارکسیسم را در اواسط قرن ۱۹ بنیان گذاشت. این فلسفه را به مثابه وسیله قدرتمند شناخت و معرفت جهان، خاصاً "جامعه در خدمت بشر و عمدتاً طبقه کارگر قرار دادند و از آن در برابر ایدئالیسم فلسفی قرن ۱۸ جدا دفاع نمودند.

مارکس متریالیسم دیالکتیک قرن ۱۸ را به پیش راند: او خاطر نشان ساخت که میتود فلسفی هیگل دیالکتیکی بود ولی در نهایت به حقیقت مطلق انجامید و به میتا فزیک پیوست. ولی مارکس و انگلس در تکامل فلسفه متریالیستی هیگل را بدور نیانداختند بلکه میتود دیالکتیکی او را از پوسته ایدئالستی بیرون کشیدند و انقلابی ساختند. همچنان آنها در آثار گرانهای فلسفی خویش "تزه‌های فویر باخ" و "انتی دیورنگ" تصریح نمودند که فویر باخ متریالیست بود ولی بیگیر و دیالکتیکی نه، بلکه میکانیکی و میتا فزیک بود و گفتند چون وی تیوری و شناخت بشر را مستقل از پراتیک اجتماعی به بر خورد فردی انسان مربوط میدانست و فعالیت انسانرا جدا از واقعیتی عینی تلقی میکرد بناً از متریالیسم تاریخی بدور مانده بود. ولی مارکس تاکید نمود که پراتیک اجتماعی در پروسه شناخت انسان نقش تعیین کننده و مرکزی دارد و هستی انسان تعیین کننده شعور آن میباشد و هم چنان گفت زندگی انسان ذاتاً پراتیکی است و پراتیک در رشد و تکامل و تغییر جهان خاصتاً جامعه رول عمده دارد. این جاست که مارکس متریالیسم فویر باخ (واقعیت عینی عبارت است از وجود اشیا مستقل و خارج ذهن انسان) و میتود دیالکتیکی انقلابی هیگل را به فلسفه متریالیسم دیالکتیک و متریالیسم تاریخی انقلابی پرولتاریا تکامل داد و انرا سیستماتیزه نمود.

۲. اقتصاد سیاسی: کارل مارکس که فردریک انگلس همکاری وی بود در ابتدا علم اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داد چرا که او دانسته بود پایه اساسی روبنای سیاسی را اقتصاد تشکیل میدهد و در مهم ترین اثر خود یعنی "کاپیتال" انرا ارزیابی نمود. او نشان داد که ارزش کالا با کار اجتماعاً لازم که در تولید آن به مصرف میرسد تعیین میگردد. با تولید و مبادله کالاها، از یک طرف مناسبات بین تولید کنندگان فراهم میشود و از جانب دیگر مولدین (کارگران مزدور) با فروش بخشی از نیروی کار اجتماعاً لازم خود مزد اندکی بدست می آورند که ضرورت های زندگی خود و خانواده خویش را تامین میدارند و بخش بزرگ دیگری نیروی کار خویش را رایگان به صاحبان وسایل تولید، کارخانجات و مالکین زمین واگذار میشوند که مارکس انرا ارزش اضافه تولید نامیده و شالوده تیوری اقتصادی وی میباشد. واگذاری این ارزش اضافی تولید به طور رایگان برای سرمایه داران موجب انباشت سرمایه آنان میشود. همین جا است که مارکس از یک طرف تضاد اساسی سرمایه داری بین مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و کار اجتماعی شده را بر ملا میسازد و از جانب دیگر با افریدن ارزش اضافی و از این طریق انباشت سرمایه به سرمایه داران، از راز استثمار کارگران مزد بگیر دو پروسه تولید پرده بر میدارد.

۳. سوسیالیسم علمی: مارکس به وضاحت بیان داشت که به منظور نابودی استثمار سرمایه دارانه یگانه راه، جاگزین ساختن کمونیسم است تا از این طریق کلیه سیستم سرمایه داری مالکیت خصوصی نابود شده و تمام ابزار تولید به مالکیت همگانی جامعه در آورده شود. مارکس هم چنان توضیح داد که پرولتاریا با انقلاب قهری دستگاه دولتی سرمایه داری را سرنگون ساخته و با اعمال دکتاتوری پرولتاریا (سوسیالیسم) و ادامه انقلاب تحت این دکتاتوری کمونیسم جهانی را اعمار بدارد. این تیوری دکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت این دکتاتوری در زمان لینن و ماوتسه دون آغاز نگردیده بلکه در دوران مارکس مطرح شده است چنانچه مارکس گفت: "و اما در باره خود باید بگویم نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها هیچکدام از خدمات من نیست، مدتها قبل مورخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات و اقتصاد دانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: (۱) اینکه وجود طبقات مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. (۲) اینکه مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دکتاتوری پرولتاریا منجر میسازد. (۳) اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی هر گونه طبقات و بسوی جامعه بدون طبقات". (مارکس به ج. وید مایر در نیویارک).

مارکسیسم طوریکه در پراتیک رشد جامعه سرمایه داری پایه عرصه وجود گذاشت پراتیک انقلابی در دوران مارکس و انگلس هم چنان به پیش می تازید که بزرگترین ان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ بود که یک جهش کیفی را به وجود آورد و مارکس از این جهش تجارب و درسهای پیشتری اموخت و این قیام را عظیم ترین شاخص اوج انقلابی طبقه کارگر آنزمان ارزیابی نمود.

مارکس و انگلس از مبارزات آزادیبخش ملی بورژوازی اروپای غربی و ملل تحت ستم و خلق های مستعمرات که زیر چکمه های اشکال گوناگون استثمار و استثمار سرمایه داری خورد میشدند سرسختانه پشتیبانی کردند؛ به طور مثال از شورشهای توده بی مردم هند، ایران، چین، ایرلند و غیره در

مقاله تحت عنوان "انقلاب در چین و اروپا" که کارل مارکس آنرا در 1853 نوشته بود دفاع نمودند. قریب یک نیم قرن پیش مانیفست حزب کمونست که توسط مارکس و انگلس به تحریر در آمد؛ در آن اولین فراخوان (پرولتاریای تمام جهان متحد شوید) به نشر سپرده شد و پرولتاریای ملل از طریق اعمار دکتاتوری پرولتاریا به انقلاب کمونستی جهانی فراخوانده شدند. با ایجاد و رهبری انترناسیونال اول مارکس تیوری انقلابی را در رابطه به مبارزه طبقاتی پرولتاریای بین المللی رشد داده و تکامل بخشید.

مارکس علاوه بر نوع ریفرمیسم که مبارزه پرولتاریا را به کجراه آکونومیستی میکشاند و از برپایی انقلابات قهری برای نابودی کامل سرمایه دارانه جلو میگرفت سرسختانه دنگد؛ هر چنان مارکس و انگلس علیه فلسفه های منطقی از تئوری زمان خود مجدانه مبارزه کردند و بنین وسیله فلسفه مارکسیستی را هر چه بیشتر تعمیق بخشیدند که "انتی دیورنگ" اثر برجسته انگلس بیانگر روشن انست. دیدگاه و پراتیک انقلابی مارکس با همکاری انگلس، مارکسیسم مسمی شد و مارکسیسم بیان فشرده و نخستین قله بزرگ در تکامل ایدیولوژی علمی پرولتاریا محسوب گردید.

ولادیمیر ایلیچ لینن

۱- در فلسفه: فلسفه علمی پرولتاریا اجباراً در مقاطع مختلف زمانی علیه فلسفه های منطقی ارتجاعی مبارزه کرده و از تقابل سرسختانه به ایدیالیسم و میتا فزیک پیروز مندانه بدر آمده و به مراحل بالاتری تکامل نموده است.

ولادیمیر ایلیچ لینن پیروسه مبارزاتی حادی را علیه ارتداد فلسفی درون جنبش مارکستی وقت در سطح جهانی براه انداخت، به خاطر که این یگانه راه فایق آمدن بر اندیشه های بورژوازی بود چنانچه گفته است: "این را باید بدانیم که بدون پایه های مستحکم فلسفی نه علوم طبیعی و نه متریالیسم در مقابل اندیشه های بورژوازی و احیای جهان بینی بورژوازی مقاومت کرده میتواند". مبارزه مجدانه را که لینن در امور فلسفی به پیش برد، علیه کسانی بود که به مثابه اپورتنیست های فلسفی بر محور اندیشه فلسفی (ارنست ماخ) از قبیل بوخارین، بازاروف و غیره در روسیه جمع شده بودند. لینن تحلیل نمود که فلسفه ارنست ماخ برگشت به سوی فلسفه برکلی، اسفقت انگلیسی قرن 18 دارد. ماخیستها میگفتند که دنیای واقعی صرفاً محصول احساسات است و اشیا در سطح شناخت ما موجود اند و خارج از آن بدون شناخت وجود عینی ندارد - یعنی اشیا و پدیده ها تا حد شناخت میتوانند وجود داشته باشند. ولی لینن چنین نظرات ایدیالیستی و میتا فزیک ماخیست، این اپورتونیستهای فلسفی را بیرحمانه انتقاد نمود و گفت، ماده خواه شناخته شده یا نشده باشد به مثابه واقعیت عینی خارج از ذهن انسان وجود دارد و هم در حال محوه شدن است و درین باره چنین اظهار عقیده نمود: "تنها خاصیت ماده که متریالیسم فلسفی به برسمیت شناختن آن مقید است خاصیت عینی بودن، خارج از ذهن ما وجود داشتن است.... و حدود که تا کنون درون آن ماده را شناخته ایم در حال از میان رفتن بوده و معرفت ما در حال تعمیق است و هم چنین خواص ماده که سابقاً مطلق، تغییرنا پذیر و مقدم به نظر میرسیدند در حال محوه شدند.... و اکنون فاش شده است که نسبی بوده و تنها حالات معینی از ماده اند". (متریالیسم و اپریو کریتیشیم ص ۲۶۰ و ۲۶۱). لینن باز هم توجه زیادی را به دیالکتیک معطوف داشت و گفت، کلید درک حرکت کلیه پیروسه های شناخت، وحدت و همگونی اضداد است. این نظر دیالکتیکی خود را بر ضد نظرات میتا فزیکی (حرکت میکانیکی، تغییر کمی، وزیادی و تکرار) قرار داد و جدا از دیالکتیک دفاع نموده و در برخی از یادداشتهای خود اظهار نظر داهیانه میکند: "شکستن یک کل واحد و شناخت اجزای متضاد آن.... جوهر دیالکتیک (و اگر عمده ترین نباشد یکی از عمده ترین و یکی از اساسی ترین خصوصیات و مشخصات آن) میباشد و هم چنان اظهار داشت که دیالکتیک "بتنهای کنیده به همشها، و انتطاع در استمرار به تبدیل شدن بر ضد به از بین رفتن کهنه و پیدایش نو را بدست میدهد".

لینن در نتیجه این مبارزه سرسختانه و بی امانی که در امور فلسفی به پیش راند خدمات بزرگ را در غنی ساختن و تکامل متریالیسم دیالکتیک و تاریخی بخشی فلسفی مارکسیسم انجام داد.

۲- اقتصاد سیاسی: کار بزرگی را که ولادیمیر ایلیچ لینن در مورد اقتصاد به پیش برد همانا تحلیل رشد سرمایه داری رقابت آزاد در حال تکامل به بالاترین و آخرین مرحله رشد آن - یعنی سرمایه داری انحصاری و متمرکز یافته امپریالیسم بود، و گفت که تکامل جهشی و غیر متوازن و فلاکتبار امپریالیسم جانشین سرمایه داری رقابت از اد گردید.

لینن طی مبارزه علیه کاوتسکی مرتد در جنگ اول جهانی، به اثبات رساند که رشد غیر متوازن سرمایه داری امپریالیستی و مبارزه به خاطر تصاحب مارکیتهای جهانی به منظور صدور سرمایه مالی رقابت انحصاری کشورها و بلوک های امپریالیستی به پیش از پیش حدت یافته و موجب جنگهای تباکن امپریالیستی تا سرحد جنگ جهانی میشود.

لینن هم چنان توضیح داد، امپریالیسم بر علاوه که آخرین مرحله سرمایه داری است، عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری میباشد، و هم درین رابطه اصل مشهور خود را بیان داشت - یعنی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شرایط امپریالیسم در کشور های جداگانه و واحد سرمایه داری ممکن است. او شریانهای حیاتی اقتصاد را در انحصار دولت پرولتری قرار داد تا ازین طریق در تامین پایه اقتصادی کمونیسم جنگی کمک گرفت و بعداً با کمی عقب نشینی سیاست اقتصاد نوین (نپ) را طرح و تطبیق نمود و ازین جهت تملک غلات اضافی را ممنوع و به جای آن مالیات جنسی را وضع کرد و سرمایه داران داخلی اجازه داد که تحت محدودیت های وضع شده در رشته های سرمایه خصوصی شهر و روستا فعالیت نمایند. در ایجاد و گسترش اتحادیه های کارگری در شهر ها و کوپراتیفهای دهقانی در روستاهای عقب افتاده که مناسبات فیودالی در آن حاکم بود سعی مزید به خرج داد. نوآوری های لینن در رابطه با اقتصاد سیاسی و سیاست اقتصادی که در فوق از آن ذکر به عمل آمد به پرولتاریا و دهقانان فرصت داد تا پیش از پیش با هم متحد شوند و با تشکیل شوراهای دهقانی و کارگری نیرومندتر اولین دولت دکتاتوری پرولتاریا را تحت رهبری حزب کمونست (بلشویک) تحکیم بخشند.

۳- سوسیالیسم علمی: لینن حزب کمونست طراز نوین را طی مبارزه آشتی نا پذیر علیه منشویک ها با در نظر داشت جنبه های عام آن (خط سیاسی ایدئولوژیک، تشکیلات، مبارزه دو خط و تبلیغ و ترویج و سازماندهی) برای رهبری توده های وسیع انقلابی بخاطر کسب قدرت سیاسی و بعداً اغمار و رهبری دکتاتوری پرولتاریا بنیان گذاشت و طرح های اولیه مارکس و انگلس را در باره حزب تحت شرایط جدید دوران امپریالیسم بسط و گسترش داد.

غرض توپ های انقلاب اکتوبر و پیروزی آن پیام اور انقلابات پرولتری سوسیالیستی در جهان به خاطر رسیدن به کمونیسم جهانی گردید. روسیه سوسیالیستی پلی شد برای همبستگی خلق های تحت ستم و استثمار شرق با پرولتاریای کشورهای سرمایه داری غرب یعنی خیزش های خلق های ستم کش جهان را که امپریالیسم بر آن بیداد میکرد با جنبش های پرولتاریای غرب پیوند داد و انترناسیونالیسم پرولتری درین پراتیک انقلاب هر چه بیشتر در جهان طنین افکن شد.

لینن مبارزه مرگ و زندگی را علیه رویزونیستهای بین المللی خاصاً کاتسکی مرتد و غیزه که به انقلاب پرولتری جهانی خیانت کرده و در جنگ اول جهانی به دفاع از امپریالیسم خودی بر خاسته بودند پیروزمندانه به پیش برد و انترسیونال سوم کمونستی را ایجاد نمود. تکامل گسترده و همه جانبه مارکسیسم توسط لینن کبیر بیان دومین جهش بزرگ و فراگیر در تکامل ایدئولوژی مارکسیستی میباشد که مارکسیسم را به مرحله مارکسیسم - لیننیسم ارتقا داد بعد از مرگ لینن به ثمر رساندن اقتصاد اشتراکی کوپراتیفها و صنعتی کردن و تحول روسیه از یک کشور نسبتاً عقب مانده به یک کشور پیشرفته اقتصادی تحت دکتاتوری پرولتاریا ژوزف ستالین رول عمده را بازی نمود و تا آخر از دکتاتوری پرولتاریای کشور شوراها در برابر دشمنان امپریالیستی و داخلی سرسختانه دفاع نموده و تا آخر پرچم دکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم را بلند نگاه داشت و هم چنان در جنگ جهانی دوم امپریالیستهای فاشیست را شکست مفتضحانه داد و از مارکسیسم - لیننیسم به مثابه دومین قله بزرگ در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا دفاع نمود.

ماوتسه دون

فلسفه: ماوتسه دون فلسفه مارکسیسم - لیننیسم یعنی مترالیسم دیالکتیک را با استفاده از تجارب بزرگ انقلاب چین و تحلیل از تجارب انقلاب اکتوبر و جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی تحت رهبری لننین و ستالین در نتیجه سنتیز جهات مثبت و منفی آن تکامل داده است. او درین باره رساله بزرگی "درباره پراتیک" و "در باره تضاد" که مهم ترین آثار فلسفی وی میباشد نوشت و درین آثار خود بر نقش محوری پراتیک، خاصاً پراتیک اجتماعی تأکید ورزید و مجدداً تیوری شناخت مارکسیستی و مترالیسم دیالکتیک را مورد تأیید قرار میدهد. یعنی دید مترالیستی انگلس (رابطه بین تفکر و وجود) را مجدداً به کار میگرد و به آن نه تنها بر خورد مترالیستی بلکه دیالکتیکی نیز میکند: "تنها زمانیکه پرولتاریای مدرن همراه با نیرو های عظیم مولده (ضایع بزرگ) پا به عرصه وجود گذاشت بشر توانست درکی همه جانبه و تاریخی از تکامل تاریخ جامعه بیابد و شناخت خود را از جامعه به علم، علم مارکسیسم مبدل سازد." (در باره پراتیک م آ جلد اول). این یک بر خورد مترالیسم دیالکتیکی بر مسئله است یعنی خود شناخت جهش پروسه دیالکتیکی در مغز انسان است و تابع قوانین حرکی میباشد که روبرو انسان ها در جامعه و ماده در طبیعت از آنها پیروی میکنند. تحلیل مراحل پروسه شناخت از طرف ماوتسه دون اهمیت بسزای دارد، یعنی پروسه شناخت چطور از یک مرحله به مرحله دیگر جهش میکند انرا به در مرحله ارزیابی مینماید: مرحله شناخت حسی. انسان در مرحله اول پروسه پراتیک صرفاً ظواهر، روابط خارجی و جنبه های جداگانه اشیا و پدیده های

مختلف را میبینند و این مرحله شناخت را مرحله تصور و احساس یعنی مرحله شناخت حسی مینامد. بعداً در ادامه جریان پراتیک این احساس و تصور به مراتب بیشتر تکرار میشوند؛ که در نهایت در مغز انسان یک جهش ناگهانی در پروسه شناخت بوجود می آید و یک سلسله مفاهیم درک و شناخته میشوند. این مفاهیم دیگر جوانب مجرد، تصویری و ظاهری نیستند بلکه ماهیت و روابط درونی اشیا و پدیده ها را احتوا میکنند و هم این مفاهیم از احساسها نه تنها از لحاظ کمیت، بلکه از بابت کیفیت نیز متفاوت اند. ماوتسه دین میگوید که این مرحله شناخت انسان از شی یا پدیده، مرحله خیلی با اهمیت بوده که انرا شناخت تعقلی مینامند. مانو تأکید میکند که شناخت تعقلی به شناخت حسی وابستگی دارد - یعنی به منظور شناخت، لازم است مرحله شناخت حسی به شناخت تعقلی رشد نماید و میگوید اینست دیالکتیک تیوری شناخت. و هم علاوه میکند که حرکت شناخت تنها درین جا نمی ایستد و پایان نمی یابد بخاطر یک یک قسمتی از مسله حل میشود. پس شناخت جهان دوباره به پراتیک تغییر جهان بر میگردد و یگانه راه حل کامل این مسله باز گرداندن تیوری شناخت تعقلی به پراتیک اجتماعی است. ماوتسه دین میگوید: "بوسیله پراتیک حقیقت را کشف کردن و تکامل دادن، فعالانه از شناخت حسی به شناخت تعقلی رسیدن و سپس از شناخت تعقلی به هدایت فعال پراتیک انقلابی برای تغییر جهان ذهنی و عینی روی آورد؛ پراتیک، شناخت، باز پراتیک و باز شناخت این شکل در گردش مار پیچی بی پایان تکرار میشود و هر بار محتوای مار پیچ های پراتیک و شناخت به سطح بالاتری ارتقا میکند. اینست تمام تیوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک، اینست تیوری ماتریالیستی - دیالکتیکی وحدت دانستن و عمل کردن." (ص ۲۷۱ م آ جلد اول).

ماوتسه دین علاوه آن چپ نماها که از پروسه عینی تکامل منحرف و تصورات ذهنی خود را حقیقت می انگاشتند، از پراتیک اجتماعی موجود و از واقعیت های روز خود را کناره کرده و به ماجراجوی دست میزدند مبارزه بی امان نمود و گفت: صفت مشخصه ایدئالیسم و مترالیسم میکانیکی و اورانتوریسم انها جدای شناخت از پراتیک، است.

حالا میپردازیم به مطالعه با این اثر درین مقاله ماوتسه دین "تضاد و تضاد" در زبان مارکس و انگاس که قانون تضاد، قانون وحدت تضاد قانون ذاتی امور عینی ارزیابی شده بود در وقت لینن در آن تحول جدیدی تکاملی رخ داد یعنی لینن قانون تضاد را جوهر دیالکتیک یا هسته دیالکتیک خواند و ماوتسه دین انرا بیشتر تعمیق بخشید و تکامل داد و قانون تضاد را به عنوان قانون اساسی طبیعت، جامعه و تفکر شناسایی نمود که در همان ابتدای مقاله گفت: "قانون تضاد در اشیا و پدیده ها یعنی قانون وحدت تضاد اساسی ترین قانون دیالکتیک مترالیستی است". این بدان معنی نیست که ماوتسه دین تنها به تکامل دیالکتیک پرداخت و به مترالیسم توجه نکرده است، که چنین نیست طوری که مترالیسم حکم میکند ماده نه تنها مستقل از شعور موجود است بلکه در آن جا که شعور موجود نیست نیز وجود دارد. بر علاوه به منظور درک مشخص قانون تضاد در اشیا و پدیده های مختلف مانو به تحلیل تضاد های عام و خاص میپردازد و در مورد تضاد عام میگوید "عام بودن یا مطلق بودن تضاد معنی دوگانه دارد: اول اینکه تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیا و پدیده ها موجود است؛ دوم حرکت تضاد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شی و پدیده دیده میشود". (ص ۲۸۱ م آ جلد اول). چون جهان بدون حرکت ماده اصلاً وجود ندارد و تضاد به مفهوم حرکت ماده است بنا به تضاد در هر شکل حرکت ماده خصلت خاص خود را دارا است که ماوتسه دین خصلت خاص بودن تضاد را چنین شرح میدهد: "هر شکل حرکت حاری تضاد خاص خود است این تضاد خاص ماهیت ویژه را تشکیل میدهد که یک پدیده را از پدیده دیگر متمایز میسازد اینست علت درونی و یا به بیان دیگر اساس تنوع لایتنهای اشیا و پدیده ها در جهان" (ص ۲۸۱ م آ جلد اول). و هم چنان ماوتسه دین بر رابطه بین عام بودن و خاص بودن تضاد تأکید ورزید که هیچ خاص بودن بدون عام و هیچ عام بودن بدون تضاد ندارد.

همگونی و مبارزه تضاد به مفهوم اینکه از یک طرف در وجود واحد زیست میکنند و در همبستگی متقابل قرار دارند و از طرف دیگر بنا بر گفته ماوتسه دین در شرایط معین دو جهت متضاد پدیده به ضد خود بدل میگردند بنا همگونی تضاد نسبی و مبارزه مطلق است چرا که مبارزه تا خر پروسه یعنی الی تبدیل شدن ان به پروسه دیگر جریان دارد.

تضاد اساسی در سر تا سر پروسه تکاملی هر پدیده وجود داشته که جوهر پروسه را تعیین میدارد؛ با حل این تضاد اساسی پروسه تکامل پدیده به پایان رسیده و تضاد اساسی نوین پدید می آید. هر پروسه تکاملی که توسط تضاد اساسی خاص مشخص میشود مراحل مختلف تکاملی را در خود حمل میکند یعنی تضاد های خورد و ریزه متعددی را دارا است که تضاد اساسی انها را تعیین میکند. این تضاد های متعدد بعضی ها موقتا حل میشوند و یا از حدت آن کاسته میشود و تضاد های نوینی به وجود می آیند. سایر تضاد ها بر تضاد اساسی نیز تاثیر میگذارند که در تکامل اشیا نقش بازی میکنند - چطوریکه در انقلاب چین بعد از تجاوز ژاپن تضاد بین توده های مردم چین و مرتجعین محلی موقتا جنبه درجه دو پیدا کرد ولی تضاد بین ملت چین و امپریالیسم ژاپن بر جسته گردید و ماوتسه دین انرا تضاد عمده و منحصی یک مسله اصلی ارزیابی کرد و گفت "در پروسه مرکب تکامل هر پدیده تضاد های بیسار موجود اند که یکی از ان ها حتما تضاد عمده است. موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضاد ها است و یا بر انها تاثیر میگذارد.... در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا میکند.... لذا در مطالعه یک

پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود. به مجردیکه تضاد عمده معین شد کلیه مشایل را میتوان به آسانی حل کرد". (صفحات ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴) همانجا.

ماو بعد از تحلیل تضاد عمده توجه خاص خود را به جهت عمده تضاد مبذول داشت و چنین گفت: "در هر تضاد دو جهت متضاد به طور ناموزن رشد و تکامل مییابند. گاهی چنین به نظر میرسد که میان آنها تعادل برقرار است ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است در حالیکه تکامل ناموزن هم چنان اساسی باقی می ماند. یکی از دو جهت متضاد لا جرم عمده و دیگری غیر عمده است. جهت عمده جیتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد به عهده دارد. خصلت یک شی یا پدیده اساساً به وسیله جهت عمده تضاد معین میشود جیتی که موضع مسلط گرفته است" (ص ۵۰۳ همانجا).

ماوتسه دون در باره انالیز و سنتیز عله "یان" سرسخانه مبارزه کرد. یان میگفت: در زمان انالیز یک بدو تقسیم میشود ولی در سنتیز هر دو با هم جمع میشوند و اشتی میکنند. یعنی سنتیز دو در یک جمع کردن است این طرز دید یان بر ضد درک صحیح متریالیسم دیالکتیکی ماؤ که (یک به دو تقسیم میشود) قرار میگرد چنانچه او میگوید "فلسفه مارکسیستی به ما می آموزد که انالیز و سنتیز یک قانون عینی اشیا و پدیده ها بوده و هم چنین اسلوبی برای درک آنها توسط مردم است. انالیز به ما نشان میدهد که چگونه یک واحد به دو بخش تقسیم میشود و چگونه این دو اجبار به مبارزه با یکدیگر دارند. سنتیز به ما نشان میدهد که چگونه از مبارزه بین این دو جنبه یکی پیروز میشود و دیگری را شکست میدهد از میان میبرد. چگونه تضاد کهنه حل میشود و تضاد نوینی پدید می آید و چگونه یک شی یا پدیده کهنه از میان برده میشود و شی یا پدیده نو پیروز میگردد" (ص ۶۰ و ۶۱ در سه مبارزه اعظیم).

انگلس که قانون وحدت اضداد، تغییر کمی و کیفی و نفی در نفی را در انتی دیورنگ خود سه قانون اساسی دیالکتیک نامیده بود، ما و انرا بیشتر تکامل داد و گفت تغییر کمی و کیفی همان وحدت اضداد کمیت به کیفیت است و نفی در نفی اصلاً وجود ندارد، که وجود ان به هر دو دیدگاه غلط از سنتیز و یا بخشی از سنتیز منجر میشود. به طور خلاصه ماؤ چنین میگوید "در کنار هم قرار دادن تبدیل کمی و کیفی به یکدیگر، نفی در نفی و قانون وحدت اضداد در یک سطح "سه گانگی بوده و "یگانگی" نیست پایه ای ترین مسله همان وحدت اضداد است". (ص ۲۲۸ صحبت های در مورد فلسفه).

ماؤ نقش انتاگونیزم را در تضاد به عنوان یکی از اشکال مبارزه اضداد دانست نه یگانه شکل از مبارزه اضداد طوریکه میگوید "بعضی از تضادها خصلت انتاگونیزستی اشکار نشان میدهد. در صورتکه برخی دیگری دارای چنین خصلتی نیستند. بر طبق تکامل مشخص اشیا و پدیده ها پاره از تضادها که در ابتدا غیر انتاگونیزستی استند به تضاد های انتاگونیزستی مبدل میشوند. حالانکه برخی دیگر که در آغاز انتاگونیزستی هستند به تضاد های غیر انتاگونیزستی تغییر می یابند" (ص ۵۲۰ و ۵۲۱ م آ جلد یک).

ماوتسه دون راجع به روبنای تئوری و مناسبات تولیدی به نظر لینن که میگوید "بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد" روشنی افگند و انرا چنین توسعه بخشید. بدیهی است که نیروهای موند، پراتیک و زیر بنای اقتصادی به طور کل دارای نقش عمده و تعیین کننده هستند و کسیکه منکر این حقیقت شود ماتریالیست نیست، معهداً باید هم چنین پذیرفت که تحت شرایط معین مناسبات تولیدی، تئوری و روبنا به نوبه خود میتواند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کند. چنانچه روبنا (سیاست، فرهنگ و غیره) مانع رشد و تکامل زیر بنای اقتصادی شود نگاه تحولات سیاسی و فرهنگی نقش عمده و تعیین کننده پیدا میکند... بدین سان ما نه فقط متریالیسم را نقض نمی کنیم بلکه متریالیسم میکانیکی را رد می نمایم و از متریالیسم دیالکتیک دفاع میکنیم" (ص ۵۰۹ همانجا).

اقتصاد سیاسی: ماوتسه دون در دوران انقلاب دیموکراسی نوین، بانک های بزرگ و موسسات صنعتی و تجارتنی بزرگ از قبیل تمام موسسات چینی و خارجی که خصلت انحصاری داشتند و یا از اداره خصوصی بیرون بودند به انحصار دولت در آورده تا توانست پایه اقتصادی قوی را تحت رهبری پرولتاریا بخاطر پرورش و پیروزی انقلاب دیموکراسی نوین برای رسیدن به سوسیالیسم ایجاد نمود. این اقتصاد دولت جمهوری دیموکراسی نرین جنبه سوسیالیستی داشت و یک اقتصاد رهبری کننده بود که هرگز مالکیت خصوصی سرمایه را از بین نمی برد. ماوتسه دون کوشید سرمایه داری ملی را که نتواند زندگی اجتماعی مردم را زیر کنترل بگیرد با تمهیل یک سلسله محدودیت ها امکان رشد بدهد.

بر علاوه در بخش کشاورزی زمین های مالکان بزرگ ارضی را مصادره و بین دهقانان فقیر و کم زمین تقسیم و شعار "زمین از آن کشتکار است" را تحقق بخشید، که بدین وسیله مناسبات فیودلی در روستاها بر انداخته شد و تساوی حقوق در مالکیت زمین برقرار گردید. ماوتسه دون بعد از پیروزی انقلاب دیموکراسی نوین بر ضد لیوشاچی و دیگر رویزیونستها که میکانیز شدن و مدرنیزاسیون را بر جای کوپراتیوی شدن کشاورزی ترجیح و قدامت میدادند جداً مبارزه نموده با اعلام "جهش بزرگ به پیش" گفت که در چین کلکتیویزه کردن قبل از میکانیزاسیون صورت بگیرد تا بدین وسیله بنیاد اتحاد دهقانان و کارگران را که در زمان انقلاب دیموکراسی نوین ایجاد شده بود استحکام یابد؛ و چنین اظهار عقیده نمود "در ترکیب کردن بیشتر بر مبنای این کوپراتیف های کوچک نیمه سوسیالیستی و سازماندهی کوپراتیف های بزرگ کاملاً سوسیالیستی تولید کننده گان کشاورزی میبایشد" و هم علاوه نمود "ما باید اکنون تشخیص دهیم"، "که بزودی یک بر آمد سرتاسری تحولات سوسیالیستی در روستا خواهد بود."

۹۰
سازمان مائیت در تمام بخش ها برقرار شد. ماوتسه دون در زمان انقلاب
۱۰۰ سال مبارزه سوسیالیستی در چین

ماوتسه دون عله تیوری، تیوری های مولده و تز تمام شدن مبارزه طبقاتی " رویزیونیستهای داخل حزب کمونست چین مانند لین پیاو و طرفداران نش به مبارزه بر خاست و گفت " هرگز مبارزه طبقاتی را فراموش نکنید" و " انقلاب را در یابید و تولید را بالا ببرید" ما و این مبارزه را تا آخر عله همین رویزیونیست ها که میگفتند " مالکیت سوسیالیستی در چین با رشد کامل خود بر قرار شده و سرمایه داری دیگر نمیتواند احیا شود باید از شیوه های کار گرفته شود که تولید را رونق بخشد" ادامه داد و چنین گفت " جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بسیار طولانی را در بر میگیرد. این دوره تاریخی سوسیالیسم کماکان طبقات، مبارزه طبقاتی وجود دارد و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری و خطر احیای سرمایه داری موجود است. ما باید ماهیت پیچیده و طولانی این مبارزه را درک کنیم ... ما باید بدرستی تضاد های طبقاتی و مبارزه طبقاتی را درک کرده و به پیش بریم، تضاد های بین خود و دشمن را از تضاد های که میان خلق موجود است تمیز داده و به حل صحیح آن بپردازیم و در غیر اینصورت یک کشور سوسیالیستی مانند ما به ضد خود تبدیل شده و منحل خواهد شد و سرمایه داری احیا خواهد شد. ما و بر این ارشاد خود بر تز لینن که گفته بود " سیاست تبارز فشرده اقتصاد است" تاکید نمود و ازین طریق توانست درک پرولتاریا را در رابطه با سیاست و زیر بنا و ارتباط متقابل آنها و نقش تعیین کننده سیاست بر زیر بنا را هر چه بیشتر تکامل داد.

در باره سوسیالیسم علمی: ماوتسه دون تز انقلاب دیموکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریا در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فیودالی یا کشورهای تحت سلطه امپریالیسم برای نیل به سوسیالیسم و رسیدن به کمونیسم جهانی توسعه و تکامل بخشید. راهی را که به انقلاب چین تعیین کرد راهی بود که در سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم مورد تطبیق است، از قبیل راه جنگ تودمی طولانی محاصره شهر ها از طریق دهات تحت رهبری پرولتاریا. جنگ خلق شکل عمده مبارزه و ارتش شکل عمده تشکیلات میباشد که از این طریق به تیوری و پراتیک انقلاب در کشورهای تحت سلطه غذا بخشید.

اوسه سلاح معجزه آسای انقلاب، بهیچ وجه نمیتواند بدون جنبه مکتبی، آید و ظهور بر انداختن امپریالیسم، فیودالیسم و سرمایه داری بوروکرات کمپرادور به منظور پیروزی انقلاب دیموکراسی نوین و برقراری دیکتاتوری مشترک طبقات تحت رهبری پرولتاریا برای نیل به انقلاب سوسیالیستی یک امر ضروری و لازمی دانست. و هم این ابزار را برای پیروزی انقلابات پرولتری در سایر کشورهای جهان مطابق به راه و شرایط لازم هر کشور ضروری پنداشته است.

ماوتسه دون حین تدوین تیوری جنگ خلق تاکید نمود که این تیوری جهان شمول بوده و در همه کشورهای ولی با شرایط خاص هر کشور در نظر گرفته میشود مثل راهای انقلاب در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه.

ماوتسه دون تاکید نمود که " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" و هم چنان توضیح داد که هر کشور و طبقه دارای خصلت خاص و اشکال مشخص جنگی را دارا است و کل منطق جنگی را درین اصل خلاصه میکنند " تو به شیوه خود به جنگ، من به شیوه خود میجنگم" و هم چنان اضافه نمود که حزب باید به تفنگ حکمرانی کند و هرگز نباید اجازه داد تفنگ بر حزب مسلط گردد. ایجاد پایگاه ها سرخ و مستقر ساختن قدرت سیاسی در آن یک مسئله کلیدی ارزیابی کرد.

حزب کمونست چین تحت رهبری ماوتسه دون در بحبوحه زمانی که عله رویزیونیسم خروشی سرسختانه مبارزه نمود جهشی بزرگ را در مبارزه دو خط جنبش کمونستی جهانی به وجود آورد و جنبش جهانی کمونستی رو به اعتلا رفت. ماویا استفاده از تجارب " جهش بزرگ به پیش" خط اساسی حزب کمونست را در سال ۱۹۶۵ درین مورد خط مشی نشان داد که آموزش سوسیالیستی به پیش رود تا از یک طرف زمینه مبارزه عله رویزیونیسم درون حزب آماده شود و از جانب دیگر امکانات پیش در آمدی برای آغاز انقلاب فرهنگی در چین بدست آید. ماوتسه دون که سخت معتقد بر موجودیت طبقات انتاگونیستی و مبارزه طبقاتی تحت دکتاتوری پرولتاریا (سوسیالیسم) در چین بود، اظهار داشت: رویزیونیست های که از جامعه سوسیالیستی چین بر خاسته و در حزب کمونست لانه کرده اند میخواهند یکبار دیگر دکتاتوری بورژوازی را اعمار بدارند، مانند لین پیاو لیو شاوچی و دن سیاوپنگ از قدرت بر انداخته شوند تا جهان بینی آنها منحیت هدف کاملاً از بین برده شود.

بدین ملحوظ ماوتسه دون پرولتاریا و توده های وسیع مردم چین را از پایین متشکل و در مصاف عله این رهروان سرمایه داری رهبری نمود تا توانست انقلاب فرهنگی را به پیروزی رساند. انقلاب فرهنگی عظیم در اعمال و تقویت دکتاتوری پرولتاریا در چین بود که برای ده سال از احیای سرمایه داری درین کشور جلوگیری نمود و بدین وسیله تحولات بزرگ سوسیالیستی در زیر بنای اقتصادی و آموزش سیاسی ایدیولوژیک ادبیات و هنر در رو بنا را به وجود آورد. سه تمایز بزرگ بین شهر و روستا، کارگر و دهقان، کار فکری ویدی و حقوق بورژوازی را محدود تر ساخت.

پیروزی انقلاب فرهنگی در چین نظر لینن را که گفته بود " فقط انکس مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دکتاتوری پرولتاریا بسط دهد"

هر چه بیشتر رشد و تکامل داد و ماو این تکاملات را چنین بیان داشت: "فقط انکس مارکسیست است که قبول دکتاتوری پرولتاریا را به قبول موجودیت عینی طبقات، تضاد های انتاگونیستی طبقاتی، موجودیت بورژوازی در حزب و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تا رسیدن به جامعه کمونیستی توسعه بخشد" و هم چنان علاوه کرد "نا روشنی بر سر این مسله به رویزیونیسم می انجامد. ماوتسه دون بدون شک مارکسیسم-لیننیسم را در جریان انقلاب چین در موارد مختلف با اهمیت تکامل داد، مگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک جهش عظیم و پیروز مند و دست آورد بزرگ و جاودانی برای کمونست های جهان بود که ایدیالوژی علمی پرولتاریا را جهش بزرگ داد و به سومین قله بزرگ یعنی مارکسیسم-لیننیسم-ماویسم کاملاً ارتقا داد. کمونستها توانستند با استفاده از این قله بزرگ آموزش های رهبران قبلی پرولتاریای جهان را عمیق تر از قبل درک نمایند. امروز بدون ماویسم-مارکسیسم-لیننیسم وجود ندارد که نفی ماویسم به معنی نفی مارکسیسم، لیننیسم خواهد بود.

جمع بندی را که حزب کمونست چین تحت رهبری ماوتسه دون در مورد نقش استالین در جنبش بین المللی کمونستی نمود در یک مقاله چنین خلاصه شده: "ستالین با وجود داشتن یک سلسله اشتباهات یک انقلابی کبیر بود که دست آوردهای انقلابی اش نسبت به اشتباهاتش خیلی عمده است و ان کسانی را که از انتقاد از ستالین استفاده میکردند تا دکتاتوری پرولتاریا را منحل کنند مورد حمله قرار داد که درین حمله بر علاوه خروشچف پیروان چینی او نیز شامل بودند، این موضوع در یک نوشته دیگر ماو چنین توضیح شده است: "در شوروی کسانی که در گذشته استالین را تا عرش برین ستایش میکردند اکنون ناگهان او را دوزخی می شمارند اینجا در چین هم اشخاص پیدا شده اند که بدنبال انها روان اند. کمیته مرکزی ما معتقد است که اشتباهات ستالین فقط ۳۰ در صد و خدماتش ۷۰ در صد را تشکیل میدهد و با سنجش کلیه مسایل او یک مارکسیست کبیر بود. بر اساس این ارزیابی ما مقاله تحت عنوان "در باره تجربیات تاریخی دکتاتوری پرولتاریا" نگاشتیم"

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جآ) در جمع بندی و فورمولیزه کردن این تکاملات مارکسیسم-لیننیسم-ماویسم در مراحل مختلف تکاملی خاصاً مرحله ماویسم خدمات بزرگ و شایانی انجام داده است که بدین وسیله توانست کار بزرگ انترناسیونالیستی یعنی احزاب و سازمانهای واقعی ماویستی جهان را با هم نزدیک و نزدیک تر سازند و سعی بیشتر در احیای احزاب کمونست واقعی (مارکسیست-لیننیست-ماویست) در کشور های که وجود ندارند، به خرج میدهند و در استحکام مواضع شان کوشا هستند.